

از خود این محال: یعنی گریختن از مرگ گریختن از خود است، چه مرگ رفتن جان است به جانب جانان به امر تکوینی. چه معلوم است که چیزی عبث خلق نشده و همه را حکیم متوجه به غایات ساخته، خصوص که نور علی نور شود و به امر تکلیفی هم برود به جانب صفات و اسما، لطیفه و به جانب اسم اعظم. پس انسان به سوی خود که عقل کلی بالفعل باشد و به سوی باطن ذات خود ساعیست. شیخ عطار فرماید:

جان نهران در جسم تو در جان نهران ای نهران اندر نهران ای جان جان
 «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْتِيهِ»^{۱۵۵} پس عقل پاک مجرد را گریزی از مرگ نیست بلکه به اراده عقلیه مرگ را می خواهد و اگر کراهتی باشد برای وهم و خیال است آن هم پیش از اسلام آن دو تا بر دست عقل نه از برای جوهر ذات نفس.

حیله هاشان جمله حال آمد لطیف کل شی من ظریف هو ظریف ن ۴۸/۱۲ - ک ۲۲/۲۵

حیله هاشان: یعنی حیله هاشان در امر آخرت بود و همه حالات و مقامات بود که متخلق به اخلاق الله بشوند و دگر آن را بسازند که: «در دل دوست بهر حیله رهی باید کرد» و نیز حیله ایشان بطور مظهریت قوله «و مکر الله» بود.

دام هاشان مرغ گردونی گرفت نقصه هاشان جمله افزونی گرفت ن ۴۸/۱۵ - ک ۲۲/۲۶

مرغ گردونی: یعنی نفس قدسیه و نفس کلیه لاهوتیه را به چنگ آورد. و نفس قدسیه طایر سماوی است که چند روزی در قفس تن است.

با قضا پنجه زدن نبود جهاد زانک این را هم قضا بر ما نهاد ن ۴۸/۱۷ - ک ۲۲/۲۷

این را هم قضا بر ما نهاد: یعنی این عمل و کوشش ما هم در قضای الهی گذشته و باید بشود و همچنین صفات ما که از آن جمله اراده و اختیار ماست و این معارضه به مثل است که شیر با نخجیران می کند که گفته بودند: «با قضا پنجه مزن ای تند و تیز».

کافر من گر زبان کرد دست کس در ره ایمان و طاعت يك نفس ن ۴۸/۱۸ - ک ۲۲/۲۷

در ره ایمان و طاعت: یعنی «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»^{۱۵۶} پس هرگاه اعمال ما الله باشد و ذکر و فکر ما فی الله، همه عبادت است و ایمان، که «الطَّرْقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ». و قال تعالی «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^{۱۵۷}.

۱۵۵ - قرآن کریم، سوره انشاق، آیه ۶

۱۵۶ - رسائل الشیمة، ج ۱، ص ۳۲

۱۵۷ - قرآن کریم، سوره نور، آیه ۳۷

بد محالی جست کو دنیا بجست نیک حالی جست کو عقبی بجست ۲۰/۴۸۵-ک ۲۸/۲۲

بدمحالی: با حالی جناس ناقص دارد. و مصراعین اشتمال بر طباق و ترصیع نیز دارند.

مکرها در کسب دنیا بار دست مکرها در ترک دنیا واردست ۲۱/۴۸۵-ک ۲۹/۲۲

مکرها: نظیر آن است که گذشت: انبیا در کار دنیا جبری اند کافران...

چیست دنیا از خدا غافل بدن نی قماش و نقره و میزان و زن ۲/۴۹۵-ک ۳۰/۲۲

نی قماش: چه اینها بوجهی مظاهر اسماء و بوجهی علم و قدرت خداوند «أَخَاطُ بِكُلِّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا» الی غیر ذلك و اگر حقیقت دنیا را دانستی معنی آیه شریفه را بدانی که فرموده «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ»^{۱۵۸} و مشکل نشود بر تو آنچه می گیرند که می بینم بسیاری را که دنیا را می خواهند و نمی دهند، ر جواب می دهند که کلمه مِنْ تبعیه است ای نؤته بعضها. و تحقیق آن است که می دهیم طالب دنیا را از دنیا من حیث إنها دنیا. و آن نیست مگر تعلقات و نیست نیز مگر حدود و تعینات و نقایص و امکانات، و اینها را به نحو و فور و تکاثر داده به اهل دنیا و ثمر برداشته اند از تشویش و تعب و نصب، چنانکه پوشیده نیست بر ناظرین به نور الله.

مال را کز بهر دین باشی حمول نعم مال صالح خوانش رسول ۳/۴۹۵-ک ۳۱/۲۲

نعم مال صالح: اشارت به حدیث است: «نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ»^{۱۵۹}.

جهد حق است و دوا حق است و درد منکر اندر جهد جهدش جهد کرد ۱۰/۴۹۵-ک ۳۵/۲۲

جهد حق است: حاصل این ابیات حقایق آیات آن است که عمل باید کرد و گریزی از عمل نیست چه مبتدی و چه متوسط و چه منتهی را.

کسی مرد تمام است کز تمامی کند در خواجگی کار غلامی

و مراد از یقین در قوله تعالی «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^{۱۶۰} مرگ است چنانکه مفسرین فرموده اند. بلی باید عمل ندید چنانکه در نفی اسباب شرح دادیم.

عهدها کردند با شیر. ژبان کاندترین بیعت نیفتد در زیان ۱۴/۴۹۵-ک ۳۸/۲۲

ژبان: به ژای فارسی، تند و خشمناک. و با زیان (به زای تازی) جناس مضارع دارد.

۱۵۸ - قرآن کریم، سوره شوری، آیه ۲۰

۱۵۹ - احیاء العلوم، ج ۲، ص ۱۶۲

۱۶۰ - قرآن کریم، سوره حجر، آیه ۹۹

نام و ناموس ملك را در شكست كوری آن كس که در حق در گذشت ن ۱۵/۵۰ - ك ۱۵/۲۳

نام و ناموس : چه متعلم شد از خدا علم اسما را و معلم ملائکه شد كما قال الله تعالى ﴿يَا آدَمُ أَنْبَأْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ ۱۶۱

كوری آن كس : ابلیس است و آن زاهد همان است، چونکه سالها طاعت الهی کرده بود چنانکه معروف است. و از شیر علم دین مراد شیر نوشیدنی است چه علم به آن تشبیه می شود و شیر در رؤیا به آن تعبیر می شود. و از علم دین مراد علم توحید و علم اسماء است که آدم را بود، که مظهر جلال و جمال و متعلم به همه اسماء حق و اسم اعظم حق بود. و نخبه آدمین فرمود: «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ» ۱۶۲ و آن زاهد عابد، عارف به حق او نبود و سجده نکرد و علمهای حسی یعنی صورت، بینی پوزبند او بود از خوردن شیر علم توحید و اسماء و موجب نگردیدن به گرد آن قصر. و پوزبندی او اگر چه فعل حق بود لیکن چون عدم معرفت به جلال آدم موجب شد به آدم منسوب است. و مراد از حق که فرمود با حق در شك بود، حق اضافی است، و جناس ترکیب متشابه در کلام است.

و اندوده به گج و مانند آن است. يقال شاء الحايط ای طلاه بجص و نحوه.

قطره دل را بکی گوهر فتاد كان به دریاها و گردونها نداد ن ۱۹/۵۰ - ك ۱۷/۲۳

قطره دل: ولحم صنوبری را لطیفه روحیه که امری است ربّانی و سرّی است سبحانی داد. عطار فرماید:

جزو گل شد چون فروشد جان به جسم كس نسازد زین عجایب تر طلسم
پس قطره نباید دید و آفتاب عالمتاب نفس ناطقه قدسیه باید رسید.

چند صورت آخر ای صورت پرست جان بی معنی ات از صورت پرست ن ۲۰/۵۰ - ك ۱۷/۲۳

پرست: جناس محرف دارد.

وصف صورت نیست اندر جامها عالم و عادل بود در نامها ن ۲/۵۰ - ك ۲۱/۲۳

وصف صورت نیست اندر جامها: مراد به وصف اوصاف معنویه روحانیه است مثل حیات و توابع آن. پس صورت در جامه است و سیات و روح که حی بالذات است در جامه نگردد و اگر خامه (به خواه معجمه) باشد به قرینه نامه، جایز است. و اگر «جام» بخوانیم نیز رواست. مثل: عکس روی تو چو در آینه جام افتاده.

و اگر مراد اوصاف صوریه حسیه باشد عوض (نیست)، «هست» خوب است، و نسخ عدیده

۱۶۱ - قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۲

۱۶۲ - صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۳۵

حاضر نبود.

عالم: یعنی وجود کتبی او، و اگر نام بخوانیم وجود لفظی عالم و عادل در اسمهای لفظیه مراد خواهد بود.

خاتم ملك سليمان است علم جمنه عالم صورت و جان است علم ن ۱۱/۵۱ - ك ۲۶/۲۳

خاتم ملك سليمان است علم: چنانکه جهل دو قسم است: جهل بسیط و جهل مرکب، علم نیز دو قسم است به علم بسیط که چیز را بداند و بس و علم مرکب که چیزی را بداند و بداند که میداند و چه میداند، پس اول برای حیوانات عجم و مانند آنها هست زیرا که جزئیات را می دانند ولی نمی دانند که می دانند و نه می دانند که چه و که می دانند. بیت:

چندین هزار ذره سراسیمه می روند در آفتاب و غافل این کافتاب چیست
قال الله تعالى: «إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا يَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» ۱۶۳ بنا بر قرائت «یفقهون» به یای غیبت، و چون این را دانستی، پس می دانی که مراد علم ترکیبی است که این فضایل را دارد و خودشناسی و خداشناسی و مال شناسی به نحو اتم مخصوص انسان است بلکه مطلق ادراك کلیات و کسب مجهولات از معقولات مخصوص به اوست. نمی بینی گوسفند بسته بر میخ را که ریسمانش بر میخ پیچیده می شود و بسیار می شود که خود رجوع می کند و برمی گردد و آسوده می شود و گاه باشد که باز پیچیده می شود و رجوع نمی کند و خود را می کشد به مثابه که میخ کنده شود یا بعضی ارکان خود را ناقص کند، و اگر ادراك کلی می نمودی که هر رجوع آسوده می کند با آنکه رجوع کرده بود و آسوده شده بود، به این زحمت نمی افتاد.

خار خار وحی ها و وسوسه از هزاران کس بود نی يك كسه ن ۱۹/۵۱ - ك ۳۰/۲۳

خار خار: دغدغه و پریشانی خاطر است.

يك كسه: این «هاء» از حروف نسبت است، مثل «هاء» يك ساله و پشمینه.

تا سخنهای کیان رد کرده ای تا کیان ز سرور خود کرده ای ن ۲۱/۵۱ - ك ۱۷/۲۳

کیان رده کرده ای: خاطر ملکیه را که عمل نکنی سخنهای فرشتگان رد کرده ای و پند ناصحان مهربان بپذیرفته و خاطر شیطانیه و نفسانیه را که بجا آورده ای بانگ غولان و خناسان را شنیده ای و اطاعت کرده ای و هر يك از صفات ذمیه شعبی دارد، و هر يك علتی مناسب دارد، هر اضافی در دیوار منیری مناسب می خواهد مثل ضوء شمس یا قمر یا نجم یا سراج علی مراتبها، و هر سیاهی در دیوار مسودی از اقسام ادخه می خواهد، این است که هزارانند موسوس، و در هوا حبس نفسانیه و در بعضی شهوات پیش خوك كمر بسته و خدمت می کنی، و در بعضی حرصها پیش

موری، و در غضب پیش سگی تمشیت امرش می دهی و همچنین، پس بین کیان را سرور خود کرده‌ای.

گفت پیغمبر بکن ای رأی زن مشورت کالمستشار مؤتمن ۳/۵۱۵-ک ۴/۲۴
المستشار مؤتمن: یعنی مشورت کرده شده، امین باید، تا مستشیر را به راه خیر دلالت کند.

در بیان این سه کم جنبان لبت از ذهاب و از ذهب و از مذهب ۷/۵۲-ک ۷/۲۴
از ذهاب: اشارت است به حدیث: «أَسْتُرُ ذَهَبَكَ وَ ذَهَابَكَ وَ مَذْهَبَكَ». ۱۶۴

ور بگویی با کسی دو الوداع کل سر جا وز الاثنین شاع ۹/۵۱۵-ک ۸/۲۴
ور بگویی با کسی دو: با دو کس.

الوداع: به جهت سفر، بر ذهاب تو مطلع می شوند، که هر سرّی که تجاوز کند از دو نفر شایع می شود. و بعضی اثنین، دولب را گرفته اند.

عمر چون آب و تنت او را چو جو خلق باطن ریگ جوی عمر تو ۱۷/۲۴-ک ندارد
تمام بیت: شاید بگویی يك جا فرمود: ریگ آب لفظ است، یکجا فرمود خلق باطنی است، یکجا فرمود مرد خداست توفیق میانه اینها چگونه است؟ می گویم: منافات نیست چه هر سه از یکی است که مرد خدا باشد و خلق و لفظ تو هم که تابع مرد خدائی و از رنگی و شأن اوست، پس افظ را موصوف به شیرین کرد که دام معانی بلند اوست و خلق باطن عیون و وجود مبارک او عین العیون.

منبع حکمت شود حکمت طلب فارغ آبد او ز تحصیل و سبب ۲/۵۳-ک ۱۸/۲۴
منبع حکمت: در بعضی نسخ این بیت، قبل از بیت «هست آن ریگ... هست»، و در بعضی بعد از: «طالب حکمت شو...»، و ثانی اصح است، و اوفق به ما بعد، که:

لوح حافظ لوح محفوظی شود روح او از روح محفوظی شود ۳/۵۴-ک ۲۱/۲۴
لوح حافظ لوح محفوظی شود: یعنی حافظه او لوح محفوظ شود، چنانکه در میان حکما معروف است که عقل فعال خزانه عاقله است، و اینجا ملکه اتصال یا اتحاد به او بلکه به عقل کل در حضرت ختمی مآب مراد است. و لوح محفوظ در اغلب، بر نفس کلیه فلکيه اطلاق می شود چون قلم بر عقل کل.